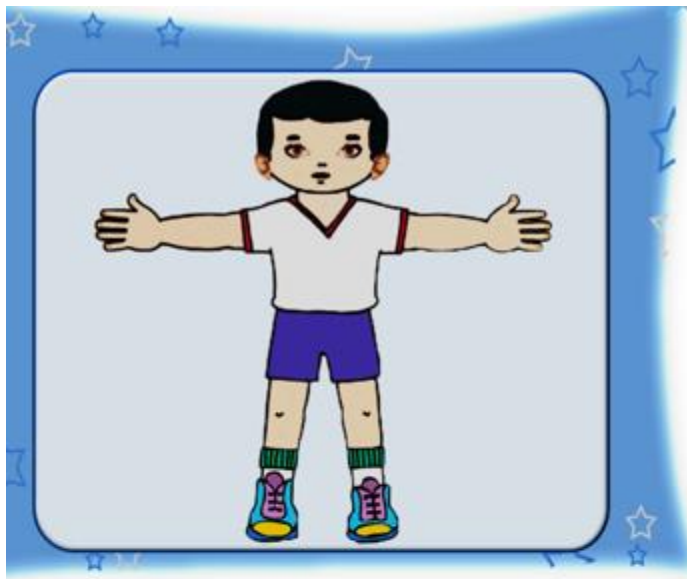






گوشِ شَنَوَا





شش



انگشت



گوش



چشم



من گوش دارم.

گوش شنوا

من چشم دارم.

چشمان پینا



شَب - شَر - شَمس - شَمِيم - شَدِيد - امشَب - شَمشِير - شَبانَه

شور - شومینه - دیشب - شدید - شبم - آشوب -

شِنَا - شِش - شَتاب - آشنا - شناسنامه - شِمشاد - شِنید -

بیشه - شیشه - ریشه -

شیر - شیراز - شیرین - شیرینی - شیمی - ماشین - تراشید -

شام - شانَه - شاد - شاداب - نشان - نشانه - انشا -





ماشه - تراشه

رشت - زشت - بیشتر - رشته - دشت - آموزش - دانش آموز

ریش - نیش - آتش - تشنه - ارزش

نشست - نشستم - نشستی - نشست - نشستیم - نشستید -

نشستند -

شنید - نوشیدم - داشتم - داشتن - باشد - برداشتم - برداشته ام



اندیشه

من دانش آموزم.

شما نیز دانش آموز است.

ما دانش آموزان دبستانیم.

نام دبستان ما اندیشه است.

دبستان ما نمونه است.



شامِ امشبِ ما آتشِ رشته است .

من آتشِ رشته دوست دارم .

مادرِ من آتشِ رشته دوست ندارد .

او آتشِ ماشِ دوست دارد .



دادش من ، آرش نام دارد.

آرش شیر می نوشد .

او شیرین زبان است.

من شیرین زبانی اش را دوست دارم .

ما از داشتن او شادمانیم.





شیر تشنه بود . در بیشه آب نبود .

شیر از بیشه بیرون آمد .

به شیر آب رسید، ایستاد . زبانش را به آن زد .

شیر آب بسته بود . آب نداشت .

شیر از شیر آب دور شد .

شیر به شیر نوشیدنی رسید .

شیر شیر را برداشت، آن را نوشید .



آشتی

مردی تبر به دست ، به بیته ای رسید .

او 1  دید. این  شِمشاد نام داشت .

مرد با تبرش به شمشاد زد .

شِمشاد داد زد :

- مرا با تبر نزن . من زنده ام ، سرسبزم.



با من آشتی باش . دوستم داشته باش .

مرد شنید . تیرش را بر زمین زد .

زیر شمشاد نشست .

با دستش شمشاد را ناز نمود .

شمشاد نیز بر دست مرد بوسه زد .

او با مرد آشتی بود .

مرد نیز با شمشاد دوست بود .











